

نگاهی به مقاله ویرایش ادبی و ریپورتاژ

علی خزاعی فر

این مقاله نگاهی دارد به مقاله «ویرایش ادبی و ریپورتاژ» نوشته آقای عبدالحسین آذرنگ که در همین شماره بازچاپ شده است. در این مقاله چند موضوع مرتبط با ویرایش ادبی که در مقاله آقای آذرنگ آمده در تقابل یا تأیید نظر نویسنده مطرح می‌شود. از جمله این موضوعها، ضرورت تمایز میان ویراستار متون تألیفی و متون ترجمه‌شده و نیز مبانی نظری آموزش ویرایش و تربیت ویراستار می‌باشد.

در مقاله یادشده، آذرنگ نخست بین سه نوع ویرایش تمایز قائل می‌شود:

۱. **ویرایش دستوری:** این نوع ویرایش فقط به اصلاح خطاهای املائی و دستوری می‌پردازد و با معنی و محتوا و دیگر جنبه‌های متن کاری ندارد.

۲. **ویرایش ادبی:** این نوع ویرایش میان دو نوع ویرایش دستوری و اسلوبی قرار می‌گیرد و کار ویراستار عبارت است از «کوتاه یا بلند کردن جمله‌ها، تغییر دادن لحن نوشته، تغییر و تعویض اصطلاح‌ها و تعبیرها، تلخیص یا تفصیل ضروری، ایجاد تأکید یا برداشتن تأکید، بازنگاری یا بازآرایی قسمت‌هایی از نوشته یا حتی سراسر نوشته و نکاتی دیگر.»

۳. **ویرایش اسلوبی (سبکی):** آذرنگ اسلوب و ویرایش اسلوبی را تعریف نمی‌کند؛ ولی می‌گوید ویرایش اسلوبی در لایه‌ای فراتر از ویرایش ادبی قرار می‌گیرد و ویراستار اسلوبی خوب فردی است که بر سبک نگارش نویسنده چنان مسلط است که «گاه بهتر از خود او جمله‌ها را می‌پروراند و مقصود نویسنده را رساتر از او ادا می‌کند.»

به نظر می‌رسد آذرنگ در این مقاله سه نوع ویرایش را با نظر به متون تألیفی تعریف می‌کند و نه متون ترجمه‌شده، چون نمونه‌هایی هم که نقل می‌کند مواردی از ویرایش متون تألیفی است، از جمله ویرایش جلد یکم و دوم *از صبا تا نیما* توسط احمد سمیعی (گیلانی) و ویرایش آثار نویسندگان نامور آمریکایی توسط مکس پرکینز.

وقتی از ویرایش متون تألیفی سخن می‌گوییم، به جز آنچه آذرنگ «شناخت‌های چندگانه»

می‌نامد، معیار ویراستار برای انجام اصلاحات در سه سطح فوق سه چیز است: ۱. دستور زبان فارسی؛ ۲. قواعد بلاغی؛ ۳. ذوق زبانی و ادبی. اما در ویرایش متون ترجمه‌شده، ویراستار با دو متن سروکار دارد: یکی متن اصلی به قلم نویسنده و دیگری متن ترجمه‌شده به قلم مترجم. و هر یک از این دو متن هم سبکی دارد که لزوماً شبیه به هم نیستند. به بیان دیگر، در ویرایش متون تألیفی ما با متنی واحد و سبکی واحد روبه‌رو هستیم، یعنی سبک نویسنده؛ ولی در ویرایش متون ترجمه‌شده ما با دو سبک روبه‌رو هستیم: سبک نویسنده و سبک مترجم و لذا ویراستار، به‌خصوص در دو سطح ادبی و اسلوبی، نمی‌تواند فقط به اصلاح متن ترجمه‌شده پردازد و معنی و سبک متن اصلی را ندیده بگیرد. در ویرایش متون تألیفی ویراستار میان پدیدآورنده و خواننده حایل می‌شود، اما در ویرایش متون ترجمه‌شده ویراستار میان نویسنده و مترجم میانجی می‌شود تا هرچه بیشتر (سبک) آنها را به هم نزدیک کند. نزدیک کردن دو سبک به معنی به‌کاربردن قواعد بلاغی و ابداعات ذوقی نیست، بلکه کاربرد بلاغت و ذوق فقط در خدمت بازآفرینی سبک نویسنده معنی می‌دهد. بنابراین، درباره ویرایش متون ترجمه‌شده، جدا از «شناخت‌های چندگانه»، مبنای این سه نوع ویرایش را به این شکل می‌توان از یکدیگر متمایز کرد:

- مبنای ویرایش دستوری، دستور زبان فارسی است.
 - مبنای ویرایش ادبی، معنی پیام متن اصلی است. ویراستار باید اطمینان حاصل کند که در متن ترجمه‌شده چیزی از معنی متن اصلی کاسته نشده باشد.
 - مبنای ویرایش سبکی، سبک متن اصلی است.
- ویراستار ادبی ممکن است، آن‌گونه که آذرنگ می‌گوید، جمله‌ای را کوتاه یا بلند کند، یا لحن را تغییر بدهد، یا تأکید ایجاد کند یا تأکید را حذف کند، یا جمله‌ای را بازنویسی کند یا تعبیری را با تعبیری دیگر جایگزین کند، ولی این اصلاحات تا زمانی جزو ویرایش ادبی قرار می‌گیرد که برای تطبیق معنی متن ترجمه‌شده با متن اصلی باشد. ویرایش ادبی اگر قرار است با ویرایش سبکی متفاوت باشد، پس در ویرایش ادبی ویراستار به مسئله سبک نمی‌پردازد. در ویرایش سبکی، فرض بر این است که ویراستار غلطی دستوری یا معنایی را قرار نیست اصلاح کند. بلکه قرار است اطمینان حاصل کند که شباهت سبکی میان دو متن برقرار شده است هرچند متن ترجمه، غلطی دستوری نداشته باشد و پیام متن اصلی را هم بی‌کم و کاست رسانده باشد. براین اساس، جایگزینی کلمه‌ها، ترکیب‌ها و تعبیرهای مترجم با کلمه‌ها و تعبیرها و ترکیب‌های دیگر، و نیز بازآرایی جمله‌ها، یا تغییر درجه رسمی بودن

گفت‌وگوها و ایجاد انسجام و غیره را می‌توان مواردی از ویرایش سبکی به حساب آورد. دربارهٔ تعریف سبک رجوع کنید به سه مقالهٔ اینجانب دربارهٔ سبک (مترجم شماره‌های ۶۴، ۶۳ و ۶۵) ولی عجالتاً منظور از شباهت سبکی این است که خواننده بتواند در توصیف سبک دو متن مبدأ و مقصد صفات مشترکی به کار ببرد.

در ادامهٔ بحث دربارهٔ ویرایش ادبی، آذرننگ که، در چارچوب حوزهٔ ارتباطات، متن نیازمند به ویرایش را نوعی پیام می‌داند، می‌گوید هدف از تغییراتی که ویراستار ادبی در متن ایجاد می‌کند «مانع‌زدایی و ابهام‌زدایی» است «تا پیام بدون مانع‌های مخل، مزاحم و منحرف‌کننده از مسیر اصلی به گیرنده برسد.» به عبارت دیگر، هدف ویراستار ادبی هدفی بلاغی است و آن این است که پیام اثر به بهترین و مؤثرترین حالت ممکن به گیرنده منتقل شود. چنان‌که گفته شد، این سخن، اگر دربارهٔ متون تألیفی درست باشد، دربارهٔ متون ترجمه‌شده صدق نمی‌کند؛ چون ممکن است نویسنده عمداً در پیامش مانع و ابهام ایجاد کرده باشد. آیا ویراستار همچنان باید «مانع‌زدایی و ابهام‌زدایی» کند؟

در واقع، روش «ترجمهٔ بلاغی» یا ترجمهٔ زیبا و عاری از هر نوع ابهام و غموض فقط یکی از روش‌های ترجمه است و فقط درخصوص متونی کاربرد دارد که خود زبانی بلاغی و زیبا و عاری از ابهام دارند. ویراستاری که متن ترجمه‌شده را به‌خصوص در سطح سبکی ویرایش می‌کند، چاره ندارد جز اینکه به نوع و ویژگی‌های متنی اصلی و نه صرفاً قواعد ریپتوریکا نظر داشته باشد. یک مثال تاریخی دراین خصوص شاید روشنگر باشد. معروف است که کنستانتس گارنت (۱۸۶۱ تا ۱۹۴۶)، مترجم انگلیسی که به‌خاطر ترجمهٔ ادبیات روسی قرن نوزدهم معروف است، همهٔ نویسندگان روسی را علی‌رغم تفاوت‌های سبکی‌شان و با فرهنگ‌زدایی از عناصر فرهنگی روس، به یک سبک ترجمه می‌کرد که سبک خودش بود، سبکی زیبا و روان و آشنا برای خوانندهٔ انگلیسی زبان.

از دیگر مسائلی که آذرننگ مطرح می‌کند تأکید درست او بر اهمیت ریپتوریکای جدید در آموزش ویراستاران است. در ریپتوریکای جدید، برخلاف ریپتوریکای کلاسیک، نه انسان لزوماً موجودی خردگراست و نه استدلال،‌های منطقی دست بالا را دارد. همچنین رابطهٔ میان گوینده و شنونده رابطه‌ای خصمانه و یکطرفه نیست و هدف هم همیشه متقاعدکردن یا اقناع مخاطب نیست، بلکه این رابطه نوعی ارتباط دوطرفه است بی‌آنکه یک طرف بخواهد طرف دیگر را مرعوب کند یا با لطایف‌الحیل احساسات او را برانگیزد. ریپتوریکای جدید عبارت است از هنر استفاده از زبان به‌نحوی مؤثر برای توصیف دانش و بیان عقاید و احساسات.

بدیهی است گوینده یا نویسنده در جهت دستیابی به اهدافش ممکن است از شیوه‌های ریطوریقای کلاسیک هم بهره‌برد. بدین ترتیب، منظور از استفاده از ریطوریقای جدید در آموزش ویرایش این است که کارآموز در خلال دوره با بهترین نمونه‌های کاربرد زبان به دست مترجمان و نویسندگان، آشنا شود.

آذرننگ همچنین به‌درستی معتقد است که ویرایش صرفاً مجموعه‌ای از قواعد نیست و لذا آموزش آن نیازمند یک مبنای نظری است (کما اینکه آموزش ترجمه هم نیازمند یک بنیان نظری است). ایشان معتقد است که بهترین مبنای نظری برای آموزش ویرایش که تاکنون مطرح شده نظریه ارتباط (Communication Theory) است. عناصر اصلی این نظریه عبارت است از: پیام فرست (= پدیدآورنده)، پیام (= نوشته)، چگونگی ایجاد و انتقال پیام (= سازوکارهای انتقال)، پیام‌گیرنده (= خواننده) و ویژگی‌های او (سن، جنسیت، قومیت، دانش پایه و زبانی، تخصص، گرایش‌های اصلی و جزآن). به اعتقاد آذرننگ، کار ویراستار این است که با یاری گرفتن از «شناخت‌های چندگانه»، «شناخت از جنبه‌های روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی، انسان‌شناسی روان‌شناختی، و شناخت‌های بومی و محلی» پیام فرستنده را به‌نحو مطلوب به گیرنده منتقل کند.

این نظریه، چنان‌که پیشتر گفته شد، درخصوص متون تالیفی صدق می‌کند چون در آن سخنی از متن اصلی و سبک نویسنده نیست و صرفاً بر «ارسال مطلوب» پیام تأکید دارد. اکنون سؤال این است که آیا نظریه ارتباط تنها نظریه موجود و ممکن است و آیا نظریه دیگری وجود ندارد که بهتر بتواند دو فرآیند مرتبط ترجمه و ویرایش را تبیین کند. آیا درست است که «متن» را با همه ویژگی‌های زبانی و فرهنگی پیچیده‌اش به «پیام» تقلیل بدهیم و کار مترجم و ویراستار را به انتقال هرچه مؤثرتر این پیام محدود بدانیم؟ اتفاقاً یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی به نام زبان‌شناسی متن (Text Linguistics) مدلی برای ترجمه (و ویرایش) عرضه می‌کند که با ماهیت و واقعیت ترجمه سازگاری بیشتری دارد چون ترجمه (و ویرایش) دو فعالیت زبانی هستند و مترجم و ویراستار هم پیوسته با دو متن روبه‌رویند و هدف هر دو هم این است که میان دو متن بالاترین شباهت سبکی ممکن را ایجاد کنند، بنابراین زبان‌شناسی متن، که اساسش توصیف متن است، قادر است مبنای نظری بهتری فراهم آورد. هر متن یک واحد سازمان‌یافته مستقل است با ویژگی‌های ساختاری، کارکردی و پرگماتیک خاص خود، به‌نحوی که هر یک از این اجزای ساختاری و کارکردی و پرگماتیک در معنی و تأثیر نهایی متن دخیلند. بدین ترتیب زبان‌شناسی متن با توصیف ویژگی‌های متن نه فقط مدلی

برای تحلیل متن، بلکه مدلی برای ترجمه (و نیز ویرایش) عرضه می‌کند؛ چون ترجمه در واقع چیزی نیست جز قراردادن متن در یک بافت فرهنگی و زبانی دیگر و تولید متنی معادل.

نکته دیگری که آذرنگ در سراسر مقاله تلویحاً ابراز می‌دارد اعتقاد ایشان به امکان تربیت ویراستار ادبی است. آذرنگ ویراستار ادبی را صاحب «مهارتهای چندگانه» تعریف می‌کند و برایش وظایف دشواری برمی‌شمارد و نیز می‌گوید که چنین ویراستارانی می‌توانند نشر را متحول کنند. البته امکان وجود چنین ویراستارانی دوراز ذهن نیست؛ همیشه چنین ویراستارانی بوده‌اند و خواهند بود ولی مسئله این است که این ویراستاران از کجا می‌آیند؟ از کلاس‌های آموزش ویرایش یا از جای دیگر؟ اساساً ویرایش ادبی تا چه حد قابل آموزش است و آیا می‌توان ویراستار ادبی تربیت کرد؟ کار ویراستار ادبی تا حد زیادی شبیه کار مترجم است چون هر دو درک بالایی از متنت دارند، یا باید داشته باشند، و هر دو قادرند یا انتظار می‌رود که بتوانند خلاقیت زبانی از خود نشان بدهند. اگر مترجم ادبی نمی‌شود تربیت کرد، ویراستار ادبی هم نمی‌شود تربیت کرد. به اعتقاد من می‌توان از تربیت مترجم ادبی یا ویراستار ادبی سخن گفت به شرط آنکه افرادی که تربیت می‌شوند پیشاپیش از توانایی‌های زبانی لازم برخوردار باشند و نیازی نباشد که ابتدا به ساکن به آموزش زبانی آنها پرداخت. چنین افرادی نیاز به آموزش حداقلی دارند که شامل مبانی نظری ترجمه/ویرایش و مهارت‌های خاص ترجمه/ویرایش می‌شود. 